

چیستی قضیه طبیعی

محمد کریمی^۱

چکیده

بیشتر قضایایی که در علوم به کار می‌روند، از سنخ قضایای طبیعی نیستند، بلکه گزاره‌های منطقی، طبیعی‌اند. این مسأله در شناخت جایگاه این قضیه در علم منطق و سنخ‌شناسی گزاره‌های سایر علوم مؤثر است. پیش از قرن هفتم، نگاه استقلالی به این گزاره وجود نداشت. خونجی و ابهری از پیشگامان ورود آن به مباحث منطقی هستند. از اولین مباحث بر محور قضیه طبیعی این است که این قضیه شخصیه، مهمله یا مستقل از آن دو است. ثمره این بحث در سه‌گانه یا چهارگانه بودن تقسیم قضایا روشن می‌شود. محدوده و قلمرو طبیعی که در تعریف آن ظهور یافت، بخشی دیگر از مباحث این قضیه است که خود را در چهارگانه یا پنج‌گانه بودن تقسیم نشان می‌دهد. شناخت اجزاء قضیه طبیعی نقش مستقیمی در شناخت ماهیت آن و بازشناسی از دیگر قضایا دارد. توسعه موضوع قضایای طبیعی به موضوعاتی که اعتباری است و نیز ارتباط آن با معارف درجه دو، قلمرو کاربردی آن را افزایش می‌دهد.

واژگان کلیدی: قضیه طبیعی، معقول ثانی منطقی، قضیه مهمله، قضیه شخصیه، معرفت درجه دو، حمل اولی، حمل شایع.

مقدمه

یکی از تقسیمات مهم قضیه در منطق، تقسیم آن به اعتبار حالات موضوع آن به شخصیه، مهمله و محصوره است. این تقسیم برای معین ساختن قضایای معتبر در علوم اهمیت دارد؛ قضایایی که بررسی دقیق آنها بر عهده منطق دانان است تا شرایط آنها را تبیین و زمینه‌های وقوع مغالطات در آنها را شناسایی کنند. با آنکه منطق دانان درباره این تقسیم مباحث مفصل و فراوانی مطرح نموده‌اند، اما در سخنان آنان چند جهت ابهام وجود دارد. یکی از وجوه ابهام در سخنان آنان، شامل بودن این تقسیم‌بندی نسبت به همه گزاره‌های حملی است. برای نمونه، برای منطق دانان این سؤال مطرح شده است که قضیه‌ای مانند «انسان نوع است» چگونه قضیه‌ای است! آیا شخصیه است یا مهمله؟ به همین دلیل برخی تعریف شخصیه و یا مهمله را تغییر داده‌اند تا شامل چنین قضیه‌ای هم بشود. همچنین برخی دیگر این‌گونه قضایا را غیر از شخصیه و مهمله، قسم مستقلی از قضیه دانسته و نام طبیعی را بر آن نهاده‌اند. علت ارائه این دیدگاه‌ها آن است که عمومیت و شمول این تقسیم نسبت به همه گزاره‌های حملیه است. اما با تمام این تلاش‌ها هنوز هم عمومیت این تقسیم روشن نیست؛ چراکه داخل بودن برخی از قضایا در این اقسام هنوز آشکار نیست؛ مانند قضایایی که علاوه بر موضوعشان، محمولشان هم از طبایع است؛ مثل «انسان حیوان است» و قضایایی که موضوعشان از مفاهیم منطقی یا انتزاعی و فلسفی یا اعتباری است؛ مانند «قیاس کلی است»، «علت کلی است» و «نماز کلی است». از این رو برای تبیین دقیق این تقسیم و شامل بودن آن نسبت به همه این گزاره‌ها، ضروری است درباره قضیه طبیعی و تبیین شرایط آن از جهت موضوع و محمولش تحقیق مستقلی صورت گیرد. سؤال اصلی این پژوهش، «چیستی قضیه طبیعی» است که پس از بیان تاریخچه کوتاه، برای دست‌یابی به پاسخ آن به توصیف و تحلیل سخن منطق دانان در ضمن چهار فصل می‌پردازیم.

در فصل اول، تعاریفی که منطق دانان برای این قضیه ارائه داده‌اند را بررسی می‌کنیم.

در فصل دوم به بررسی جایگاه موضوع در قضیه طبیعی می‌پردازیم؛ اینکه آیا فقط مفاهیم

ماهوی را شامل است یا اینکه شامل مفاهیم فلسفی و منطقی و اعتباری هم هست؟

در فصل سوم به بررسی محمول در قضیه طبیعی می‌پردازیم که آیا - چنان‌که برخی مدعی شده‌اند - فقط شامل مفاهیم منطقی است یا آنکه شامل مفاهیم ماهوی و فلسفی هم هست و در فصل چهارم به بررسی اقوال منطق‌دانان درباره‌ی سنخ‌شناسی قضیه طبیعی و ارائه دیدگاه منتخب خود می‌پردازیم. از نظر نگارنده، سخنان منطق‌دانان در تعریف طبیعی به‌گونه‌ای است که براساس آن می‌توان در مفهوم و مصداق قضیه طبیعی توسعه داد و همه قضایای مذکور را زیر مجموعه آن قرار داد.

پیشینه

قضیه‌ای که موضوع آن کلی است، اگر حکم در آن بر موضوع کلی از جهت مفهومی تعلق گرفته باشد و ناظر به افراد نباشد، قضیه طبیعی نامیده می‌شود؛ مانند انسان نوع است. این قضیه فقط در حمله‌ها وجود دارد و به آن حمله طبیعی نیز گفته‌اند. به نظر می‌رسد سیر نام‌گذاری به طبیعی این است که حکم برای خود طبیعت است نه از آن جهت که ناظر به افراد است. مشهور منطق‌دانان موضوع این قضایا را طبیعت من حیث هی و لا بشرط قرار نداده‌اند. مصداق روشن قضیه طبیعی، قضایای منطقی است؛ قضایایی که محمولات آن، یکی از مفاهیم و معقولات منطقی است.

تاریخچه مباحث قضیه طبیعی به قرن هفتم برمی‌گردد؛ آنگاه که منطق‌دانان مسلمان این قرن سنخی از قضایا را به قضیه طبیعی نام‌گذاری کرده و درباره آن بحث کرده‌اند. آنها این قضیه را تقسیم قضایای محصوره، مهمله و شخصییه قرار داده‌اند. پیش از آنها نیز قضایایی که محمولاتشان مفاهیم منطقی باشد جریان داشته است. ارسطو این‌گونه قضایا را به‌کار برده، اما در تقسیم قضایا به محصوره و مهمله و شخصییه که جایگاه بحث از طبیعی است، به آن نپرداخته است (منطق ارسطو، ۱۷a، ۳۹؛ ۱۷b، ۳۷). منطق‌دانان بعد از او هم تا قرن هفتم هجری به این موضوع نپرداختند. به عقیده قطب رازی، عدم اعتبار این‌گونه قضایا در علوم، دلیل عدم بیان آن به‌عنوان یک قسم مستقل از قضایا است (قطب‌الدین رازی، ۱۲۹۴، ص ۱۲۳). شاید به همین دلیل ارسطو در کتاب قیاس فقط به سه قسم کلیه، جزئییه و مهمله پرداخته و از شخصییه نام نمی‌برد (منطق ارسطو، ۲۴a، ۱۶-۲۰). عدم کاربرد شخصییات در مقدمات قیاس، احتمالی است که یحیی بن عدی برای عدم ذکر قضیه شخصییه در کتاب قیاس ارسطو بیان کرده است (همان، پاورقی). اگر این احتمال صحیح باشد، می‌توان آن را دلیل عدم ذکر طبیعی نیز دانست.

منطق‌دانان مسلمان، به‌ویژه در قرن هفتم به این‌گونه قضایا توجه جدی نموده و اولین و مهم‌ترین بحث آنها در این است که این قضایا از چه سنخی هستند؛ مهمله و شخصییه بوده و یا آنکه نوعی مستقل هستند. ابن کمونه و قطب شیرازی این قضایا را شخصییه و ابن سینا در اشارات، خواهی در

شرح آن، بهمنیار، ابن سهلان ساوی و فخر رازی آن را مهمله می‌دانند. گویا ابهری برای اولین بار، طبیعیه را به‌عنوان قسمی مستقل معرفی کرده است (اثیرالدین ابهری، بی‌تا، ص ۲۵۲-۲۵۳) و کاتبی قزوینی اولین کسی است که آن را طبیعیه خوانده و تعریف مشهور فعلی آن را ارائه نموده است (کاتبی قزوینی، ۱۹۹۸م، ص ۲۴۱). اکثر منطق‌دانان بعدی (مانند شهرزوری، علامه حلی، تفتازانی) به پیروی از ابهری و شاگرد او (کاتبی)، طبیعیه را قضیه‌ای مستقل می‌دانند. در نتیجه تقسیم حملیه از سه قسمی «محصوره، مهمله و شخصیه»، به چهار قسمی تبدیل شد. علامه حلی در چند کتاب منطقی خود رویکرد دیگری به قضیه طبیعیه دارد. او قضیه طبیعیه را منحصر در قضیه‌ای می‌داند که موضوع آن ماهیت من حیث هی هی باشد؛ مانند «انسان حیوان است». وی قضیه‌ای مانند «انسان نوع است» را قضیه عامیه نامیده است. از این رو تقسیم حملیه از منظر او خماسی است (علامه حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۵۸). منطق‌دانان، سخن او را نپذیرفتند و آنچه در قرن هفتم مستقر شد را پیگیری کردند. چهار بحث در فهم دقیق و جامع از ماهیت و چیستی قضیه طبیعیه مؤثر است: تحلیل تعاریف قضیه طبیعیه، معیار تقسیم در مقسم قضیه طبیعیه، تحلیل اجزاء اصلی قضیه طبیعیه و سنخ‌شناسی قضیه طبیعیه.

۱. تحلیل تعاریف قضیه طبیعیه

کسانی که طبیعیه را مستقل از مهمله و شخصیه دانسته‌اند، تعریف واحدی از آن به‌دست نداده‌اند. دسته اول از تعاریف ارائه شده موضوع آن را طبیعت یا حقیقت یا ماهیت من حیث هی قرار داده‌اند؛ مانند «و إن كان [الموضوع] نفس الحقيقة فطبیعیة» (تفتازانی، ۱۴۲۱ق، ص ۵۷؛ همچنین ر.ک به. ترکه اصفهانی، ۱۳۷۶، ص ۳۹؛ یزدی، ۱۴۲۱ق، ص ۵۷). این تعبیر می‌تواند شامل مثال‌هایی مانند «انسان نوع است» و نیز «انسان حیوان است» بشود. در مثال دوم، تصریح کرده‌اند که مراد طبیعت انسان است و نه انسان از آن جهت که حاکی از افراد انسان است. در آینده نیز هرگاه این قضیه ذکر می‌شود، با همین جهت اراده شده است. برخی به این شمول تصریح کرده‌اند «و إن كان [موضوع الحملیه] کلیاً فان كان الحكم علی العنوان من غیر ان یقصد سرایته إلی ذات الموضوع سمیت طبیعیة و إن امکن سرایته فی نفسه نحو الإنسان حیوان ناطق أو کلی أو لیس بجنس» (کلبوی، ۱۳۴۷، ص ۱۵۴؛ همچنین ر.ک به: شهابی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۶؛ مطهری، ۱۳۸۱، ج ۷، ص ۲۷۰).

دسته دوم تعاریفی است که موضوع را مفهوم یا طبیعت من حیث هی قرار نداده، بلکه آن را مقید و مشروط کرده‌اند. سه بیان شرط در کلمات منطق‌دانان دیده می‌شود:

نخست) موضوع قضیه طبیعیه مفهوم یا طبیعت از آن جهت که عام یا کلی است. اکثر منطق‌دانان طبیعیه را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «و إن كان [موضوع القضية الحملیه] کلیاً سمیت

طبیعیة، ان كان الحكم على نفس ذلك المفهوم من حيث هو عام، كقولنا "الحيوان جنس" و "الإنسان نوع" (کاتبی قزوینی، ۱۳۹۷، ص ۱۸۱؛ همچنین ر.ک به: همو، ۱۳۹۸، ص ۲۳۶-۲۴۱؛ شهرزوری، ۱۳۸۰، ص ۷۳؛ سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۴۳).

دوم) موضوع قضیه عنوان یا طبیعت از آن جهت که به افراد سرایت نمی‌کند و سرایت آن صحیح نیست: «و إن كان [الموضوع] کلیاً... اما ان يكون الحكم فی القضية على نفس الموضوع الکلی بما هو کلی مع غض النظر عن افراده، على وجه لا یصح تقدیر رجوع الحكم إلى الافراد، فالقضية تسمى "طبیعیة"، مثل: الإنسان نوع» (مظفر، ۱۴۲۱ق، ص ۱۵۷-۱۵۸؛ همچنین ر.ک به: خبیصی، ۱۹۶۰م، ص ۱۵۰).

سوم) موضوع قضیه طبیعیه طبیعت به شرط تعیین ذهنی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۲۱).

درباره این شروط دو بحث مطرح است؛ اول چرایی افزودن این شروط و دوم مقایسه بین آنها. در مورد چرایی طرح شروط، برخی معتقدند که هدف تمایز میان مهمله و طبیعیه بوده است (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۲، ص ۴۸) و در توجیه سخن خود گفته‌اند که خواجه در شرح اشارات، مهمله را قضیه‌ای می‌داند که در آن بر طبیعت من حیث هی حکم شده (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۰) و این مشابه تعریفی است که در دسته اول برای طبیعیه ذکر گردید. به نظر می‌رسد این سخن تمام نیست؛ زیرا در مهمله حکم بر روی طبیعت من حیث هی و بدون لحاظ افراد نرفته، بلکه در مهمله افراد لحاظ شده است. «من حیث هی» در کلام خواجه ناظر به این نیست که افراد لحاظ نشوند، بلکه به قرینه کلمات قبل، مراد عدم لحاظ کلیت و جزئیت است. احتمال دوم در مورد چرایی ذکر این شروط آن است که قضیه طبیعیه در قضایایی مانند «انسان نوع است» منحصر شود؛ زیرا دغدغه اصلی منطق دانانی که قضیه طبیعیه را مستقل مطرح کردند، قضایایی مانند «انسان نوع است» بود نه قضایایی مانند «انسان حیوان است».

بحث دیگر درباره شروط، مقایسه آنها است. هر سه شرط در جلوگیری از سرایت حکم به افراد مشترکند. شرط دوم این حقیقت را گویاتر از شرط اول بیان می‌کند. شرط سوم گرچه در این جهت از شرط اول هم وضوح کمتری دارد، اما در درون آن محتوای دیگری هم نهفته است و آن اینکه این‌گونه قضایا در حکم شخصیه‌اند؛ زیرا وحدت و تعیین ذهنی آن در صورتی است که تشخیص ذهنی داشته باشند. از این رو کسانی که این قید را افزوده‌اند، قضایای طبیعیه را در حکم شخصیه می‌دانند. نتیجه آنکه شروط سه‌گانه محتوای واحدی را بیان می‌کنند که قضیه طبیعیه هیچ‌گاه ناظر به افراد موضوع نیست. قلمرو قضیه طبیعیه با تعریف‌های دسته دوم محدودتر از دسته اول خواهد بود.

از میان تعاریف دسته دوم، تعاریف با شرط دوم بهتر است؛ زیرا گویاتر و روشن‌تر نسبت به تعاریف شرط اول است و ایهام به شخصیه بودن را در درون قضیه ایجاد نکرده است تا بتواند عنوان عام برای نظریات متفاوت باشد.

۲. موضوع در قضایای طبیعی

موضوع جایگاه ویژه‌ای در قضایای طبیعی دارد که درباره آن سه بحث مطرح می‌شود:

۱-۲. جایگاه موضوع در تقسیم حملیه به قضیه طبیعی، محصوره و...

همان‌گونه که در تعریف قضیه طبیعی دیده شد، موضوع در همه تعاریف نقش محوری داشت. دلیل آن نیز معیار بودن موضوع در این تقسیم است. در تقسیم‌ها، به‌ویژه در تقسیمات عقلی، برای تقسیم ملاکی وجود دارد. قضیه حملیه با توجه به معیارهای مختلف دارای تقسیماتی است که یکی از معیارهای آن تقسیم براساس موضوع است. براساس موضوع نیز حملیه تقسیم‌های متعددی دارد که یکی از آنها براساس گونه‌ها یا حالات موضوع است و آن را به محصوره، شخصیه، مهمله و طبیعی تقسیم می‌کند. این معیار و ملاک برای تقسیم براساس موضوع نظر مشهور منطبق دانان است (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۴۳). اما برخی معیار آن را حکم قرار داده‌اند که در نتیجه (یعنی اقسام) آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند (محمدعلی، ۱۴۲۱، ص ۳۰۷).

قضایایی که با معیار موضوع تقسیم شده‌اند، موضوع آنها به حمل شایع اراده شده است. اما ویژگی تقسیم حملیه به طبیعی محصوره، شخصیه و مهمله، اعم بودن آن از حمل اولی و شایع است. توضیح اینکه یکی از تقسیمات رایج در منطق، حمل اولی و حمل شایع است. این دو اصطلاح گاهی در قضایا و گاهی در مفاهیم به‌کار می‌رود. در قضایا حمل اولی به معنای "اتحاد مفهومی موضوع و محمول" و حمل شایع به معنای "اتحاد مصداقی آن" است (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۷۱۶). در مفاهیم حمل اولی به معنای اراده مفهوم به‌گونه‌ای که ناظر به افراد نیست و حمل شایع اراده مفهوم به‌گونه‌ای که ناظر به افراد است (مظفر، ۱۴۲۱، ص ۷۳-۷۴)، اینکه در مفهومی حمل اولی اراده شده یا شایع، بیشتر در قضایا قابل تشخیص است. اگر حمل در قضایا شایع صنایع باشد، موضوع می‌تواند به حمل اولی یا حمل شایع اراده شود. از این رو برخی این تقسیم در مفاهیم را فقط در موضوع قضایا جاری دانسته‌اند (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۵۰-۵۱). در تقسیم قضیه حملیه به طبیعی، محصوره و... موضوع در غیر قضیه طبیعی فقط به حمل شایع و در قضیه طبیعی این‌گونه نیست. قضایایی که حمل آن شایع و موضوع آن به حمل اولی اراده شده است، منحصر در قضایای طبیعی است. تعبیر دیگر از حمل اولی و شایع در موضوع این است که موضوع به شرط لا از افراد یا به شرط افراد اخذ شده است (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۲، ص ۴۸-۴۹).

با توجه به شباهتی که میان طبیعی و شخصیه و نیز میان طبیعی و مهمله از جهت موضوع وجود دارد - به گونه‌ای که گروهی طبیعی را زیر مجموعه شخصیه و گروهی دیگر آن را زیر مجموعه مهمله دانسته‌اند - برخی در بحث از معیار تقسیم معتقدند که باید به نقش محمول هم توجه کرد و تقسیم براساس موضوع را کافی ندانسته‌اند. او با ذکر دو مثال «انسان کوشا است» و «انسان نوع است»، تمایز این دورا از جهت محمول می‌داند. در اولی موضوع مندرج در محمول و در دومی موضوع را عضو محمول می‌داند. مراد ایشان از قضیه اول طبیعی با موضوع طبیعت بما هی نیست، بلکه خود تصریح می‌کند که این قضیه مهمله است. لذا نقش محمول را برای تمایز دو سنخ از قضایای طبیعی نمی‌داند، بلکه برای تمایز میان طبیعی با مهمله و محصوره و شخصیه از محمول استفاده می‌کند (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۲، ص ۳۹). وی در ادامه نقش محمول را برای تمایز طبیعی از قضیه شخصیه مهم‌تر می‌داند و دلیل آن را در شباهت‌های زیاد میان شخصیه و طبیعی جست‌وجو می‌کند (همان، ۵۰). شخصیه و طبیعی گرچه شباهت زیادی به هم دارند، اما تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد که در آینده به آن اشاره خواهد شد. به نظر می‌رسد ضرورتی به ورود محمول به معیار تقسیم نیست و این تقسیم از موضوع با دو نگاه حمل اولی و شایع فهمیده می‌شود. ایشان گرچه در ادامه اعتراف به تمایز میان موضوع طبیعی و سایر اقسام حملیه می‌کند، اما این تمایز را ناشی از محمول می‌داند (همان، ۵۱). ولی تبیین روشنی از چگونگی تمایز ارائه نمی‌کند.

۲-۲. سنخ‌شناسی موضوع قضیه طبیعی

همان‌گونه که اشاره شد، اکثر منطق‌دانان موضوع این قضایا را مفاهیم فی‌نفسه و به شرط لا از افراد می‌دانند؛ مانند «انسان کلی است». در مثال «انسان حیوان است» اگر انسان من حیث هی در نظر گرفته شود و مراد طبیعت انسان باشد نه به گونه‌ای که ناظر به افراد است، آن را هم جزء مصادیق موضوعات طبیعی شمرده‌اند. گروه اول درباره سنخ قضایایی مانند «انسان (من حیث هی) حیوان است» اظهار نظری نکرده‌اند؛ نه آن را از سنخ طبیعی شمرده‌اند و نه از سنخ سایر انواع قضایایی که قسیم آن است. در سایر قضایا موضوع من حیث هی لحاظ نشده، بلکه ناظر به افراد است. از این‌رو این تقسیم همه اقسام قضایا را شامل نمی‌شود و حصر عقلی ندارد؛ چون شامل قضایایی مانند «انسان حیوان است» نمی‌باشد. گروه دوم برای قضایای طبیعی دو سنخ قضایا قائلند؛ دسته اول قضایایی که موضوع آن مفهوم به شرط لا از افراد است و دسته دوم قضایایی که مفهوم من حیث هی یا طبیعت مفهوم من حیث هی و لا بشرط از افراد است (ر.ک به: مطهری، ۱۳۸۱، ج ۷، ص ۲۷۰؛ فناری، بی‌تا، ص ۳۵؛ آشتیانی، ۱۴۱۸، ص ۲۵۲). تقسیم قضیه به چهار قسم محصوره، مهمله، شخصیه و طبیعی مطابق این تفسیر کامل و به حصر عقلی است و شامل همه‌گونه از قضایا، حتی مانند «انسان حیوان است» می‌شود.

علامه حلی تقسیم چهارگانه فوق را پنج‌گانه کرده و دو قسم مذکور برای قضیه طبیعیه را در کنار سایر اقسام حملیه قرار داده و در نام آنها تغییراتی داده است. وی نام قضیه طبیعیه را شایسته نوع اخیر از قضایای طبیعیه نزد گروه دوم، یعنی قضایایی مانند «انسان حیوان است» دانسته و برای نوع اول - که همان قضیه طبیعیه نزد مشهور منطق‌دانان است - نام «قضیه عامه» را قرار داده است. او برای قضیه طبیعیه، «انسان حیوان است» را مثال می‌زند، در حالی که همین مثال را برای مهمله نیز می‌آورد. تفاوت این دو در این است که در طبیعیه، «محمول» نه به اعتبار افراد موضوع و نه به اعتبار کلیت آن، بلکه به اعتبار طبیعت موضوع بر آن حمل می‌شود. اما در مهمله به اعتبار افراد و بدون بیان کمیت بر موضوع حمل می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۹۶).

این تقسیم و نام‌گذاری از سوی منطق‌دانان متأخر مورد پذیرش قرار نگرفت. سر عدم مقبولیت این تقسیم علامه به درستی روشن نیست. شاید محوری بودن بحث در مثال‌هایی مانند «انسان کلی است» و عدم لزوم بحث از قضایایی مانند «انسان حیوان است» علت عدم پیگیری این بحث شده است. احتمال دیگر این است که قضیه طبیعیه به تفسیر او، به یکی از مهمله یا محصوره تحویل می‌رود؛ زیرا این‌گونه قضایا چون ناظر به حقیقت است، به افراد سرایت می‌کند؛ هر چند اولاً و بالذات اراده نشده باشند. سرایت به افراد یا به همه افراد است یا برخی از افراد معین و در نتیجه به محصوره تحلیل می‌رود یا به برخی از افراد نامعلوم سرایت یافته که به مهمله تحلیل می‌رود.

۲-۳. اعتباریات و موضوع قضیه طبیعیه

جهت دیگر بحث درباره سنخ موضوع قضایای طبیعیه این است که آیا موضوع در قضایای طبیعیه می‌تواند اعتباری باشد؟ "علت کلی است" قضیه‌ای است که موضوع آن امری اعتباری (معقول ثانی فلسفی) است. "علت" امر کلی و شامل همه اقسام آن می‌شود. آیا این قضیه را می‌توان طبیعیه نامید؟ نام‌گذاری این قضیه به طبیعیه و نیز مثال‌هایی که منطق‌دانان برای آن ذکر کرده‌اند نشانه آن است که موضوع قضایای طبیعیه نمی‌تواند اعتباری باشد. از سوی دیگر، مفاهیم منطقی‌ای مانند کلی و جزئی در منطق ناظر به کلیات طبیعیه است و معقولات اولی موضوع کلیت و جزئیت قرار می‌گیرند. این شاهد دیگری بر عدم اعتباری بودن موضوع این قضایا است.

در مقابل، اولاً چون در برخی از تعاریف «طبیعت» اخذ نشده، عمومیت را می‌رساند. ثانیاً اگر هدف منطق‌دانان از طرح قضایای طبیعیه، قضایای منطقی باشد، در آینده اشاره می‌کنیم که برخی از قضایای طبیعیه موضوعاتشان اعتباری است و شایسته است این‌گونه قضایا هم در یکی از اقسام قضیه قرار گیرند. ثالثاً اینکه گفته شد مفاهیم منطقی (مانند کلی و جزئی و...) در منطق فقط ناظر به طبیعیات است، سخن تمامی نیست؛ زیرا منطق‌دانان گرچه در مراحل اولیه تقسیم‌ها این جهت

برایشان اهمیت داشته، اما در ادامه به اعتباریات توسعه دادند. نمونه آن، ذاتی و عرضی است که از مفاهیم منطقی است که ابتدا در طبیعیات جاری کردند؛ مثلاً ناطق را ذاتی و ضاحک را عرضی معرفی می‌کردند. اما آنها وقتی به بحث خارج محمول می‌رسند و در باب کلیات خمس عرضی را به خارج محمول و محمول بالضمیمه تقسیم می‌کنند، برای خارج محمول به وجود، تشخیص و وحدت مثال می‌زنند. درحالی‌که این دو از معقولات ثانی فلسفی و اعتباری است (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۷۸). این نشان‌دهنده آن است که برخی از اعتباریات و معقولات ثانی فلسفی (مانند وحدت و تشخیص) می‌توانند موضوع برای محمولات و معقولات ثانی منطقی مانند خارج محمول قرار گیرند و این دلیل برای عدم اختصاص مفاهیمی منطقی به کلیات طبیعی و معقولات اولی است.

۳. محمول در قضایای طبیعی

درباره محمول قضایای طبیعی دو مسأله مطرح است؛ یکی اینکه رابطه محمولات این قضایا با معقولات ثانی منطقی چیست و دوم اینکه محمولات معارف درجه دو چه نسبتی با محمولات قضایای طبیعی دارد.

۳-۱. نسبت میان محمولات قضایای طبیعی با معقولات ثانی منطقی

سه احتمال درباره نسبت میان این دو مطرح است؛ تساوی، عموم و خصوص من وجه و عموم و خصوص مطلق. اگر رابطه تساوی برقرار شود یا معقولات ثانی منطقی اعم باشد، قضایای طبیعی منحصر به قضایای منطقیه می‌شود. اما اگر این دو رابطه نباشد، این انحصار وجود نخواهد داشت. برای بررسی این رابطه، ابتدا به تعریف معقولات ثانیه منطقی می‌پردازیم و سپس نگاهی دوباره به موضوع قضایای طبیعی و بعد به بیان نتیجه خواهیم پرداخت.

سبزواری در تعریف معقولات ثانیه منطقی می‌گوید: «تعریف المعقول الثانی [المنطقی] أنه العارض الذی عروضه للمعروض و اتصاف المعروض به کلاهما فی العقل» (سبزواری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۶۴). شهید مطهری با تفصیلی بیشتر این‌گونه می‌گویند: «نوع دوم از معقولات یک سلسله عناصر معقول ذهنی هستند که اینها به‌طور قطع در ذهن هر انسانی وجود دارد و در معرفت شناخت اشیاء هم دخالتی دارند. ولی این عناصر معقول، مسبوق به محسوسات نیستند. اینها از خارج گرفته نشده‌اند و در خارج هم مصداق ندارند. ظرفشان فقط ذهن است و ذهنی محض هستند. اما "ذهنی هستند" نه به این معنی که جدا از معقولات اولی باشند که آنها جدا و اینها هم برای خودشان جدا باشند، بلکه به‌صورت یک سلسله حالات ذهنی برای معقولات اولیه هستند. یعنی بعد از اینکه معقولات اولیه در ذهن می‌آیند و وجود ذهنی پیدا می‌کنند، این معقولات اولیه از آن جهت که وجود ذهنی پیدا می‌کنند در همان ذهن یک سلسله اوصاف ذهنی پیدا می‌کنند. این

معقولات را که اوصاف ذهنی معقولات اولیه هستند، "معقولات ثانیه منطقی" می نامند (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۱۰ ص ۲۶۹). این سخن شهید مطهری به روشنی نشان می دهد که معقولات اولی با حیثیت ذهنی، موضوع معقولات منطقی اند. در ماهیت معقولات منطقی اخذ نشده است که موضوع آن به شرط لا از افراد باشد. بلکه ممکن است یک مرتبه ذهن حکمی درباره افراد مرتبه دیگر از ذهن بیان کند و محمول آن هم معقول ثانی منطقی باشد. برای مثال، در قضیه «حمله دارای سور، محصوره است» موضوع ناظر به افراد در ذهن است و محمول معقول ثانی منطقی است.

درباره موضوع قضایای طبیعی چند نگاه و احتمال وجود داشت. برخی موضوع آن را طبیعت من حیث هی (لا بشرط) و برخی موضوع را به شرط عدم لحاظ افراد (بشرط لا) قرار داده بودند. از سوی دیگر، سؤال این است که آیا موضوع قضیه طبیعی می تواند از اعتباریات و انتزاعیات باشد یا خیر؟ با هریک از این احتمالات، نسبت میان محمولات قضیه طبیعی و معقولات ثانی منطقی می تواند متفاوت باشد. اگر موضوع قضایای طبیعی منحصر به طبیعیات باشد و لا بشرط یا به شرط لا لحاظ شود، معقولات ثانی منطقی از این جهت که منحصر به طبیعیات نیست، اعم خواهند بود. اما اگر موضوعات قضایای طبیعی اعتباریات را شامل شود، در این جهت موضوع معقولات ثانی و موضوع قضایای طبیعی مانند هم خواهند بود. لکن موضوع معقولات ثانی از جهت دیگر، اعم است؛ زیرا موضوعات معقولات ثانی منطقی می تواند ناظر به افراد (هر چند ذهنی) باشد، اما قضایای طبیعی این گونه نیست. در قضیه «شکل اول قیاس منتج است»، "شکل اول" ناظر به افراد و "قیاس منتج" معقول ثانی منطقی است. به تعبیر دیگر، قضایایی که محمول آن معقول ثانی منطقی است می تواند محصوره، شخصیه، مهمله یا طبیعی باشد. قضیه فوق نمونه ای برای قضیه مهمله بوده و «هر محصوره ای حمله است» محصوره، و قضایایی مانند «انسان نویسنده است، قضیه حمله است» یا «علی انسان است و هر انسانی مختار است قیاس شکل اول است» شخصیه هستند. دلیل شخصیه بودن این قضایا آن است که موضوع نمی تواند قضیه باشد؛ زیرا یک قضیه نمی تواند دارای دو حکم باشد. موضوعی که در این قضایا آمده و به شکل قضیه است، در واقع قضیه نیست بلکه در حکم نام یک قضیه است و چون آن قضیه نامی نداشته است، خود آن قضیه نقش نام را انجام می دهد. اگر فرض بگیریم نام قضیه «انسان نویسنده است» (الف) باشد، قضیه فوق به این شکل است که قضیه (الف) قضیه حمله است. همان گونه که این قضیه شخصیه است، آن قضیه نیز شخصیه خواهد بود. موضوع معقولات ثانی منطقی در این مثالها ناظر به افراد است. درحالی که موضوع قضایای طبیعی نمی تواند ناظر به افراد باشد.

از سوی دیگر اگر موضوع قضایای طبیعی لا بشرط اخذ شود، محمولات آن اعم از معقولات ثانی منطقی خواهد بود؛ زیرا از آنجاکه ممکن است برخی از افراد انسان بدتر از حیوان باشند،

قضایایی مانند «انسان بهتر از حیوان است» لا بشرط از افراد است. لذا این حکم ناظر به افراد نیست. بلکه محتوای این قضیه آن است که طبیعت انسان بهتر از حیوان است. محمول در این قضیه معقول ثانی منطقی نیست. اگر موضوع در قضیه طبیعی به شرط لا از افراد باشد (یعنی محمول در افراد قابل جریان نباشد)، قضیه فوق طبیعی نخواهد بود. ولی قضایایی وجود دارد که در موضوع آن مفهوم اراده شده و محمول آن معقول منطقی نیست؛ مانند «انسان کیف نفسانی است» یا «انسان موجود ذهنی است». موضوع در این قضایا به حمل اولی اراده شده است. این قضیه نگاه هستی‌شناسانه به مفهوم انسان دارد و ناظر به افراد نیست. در حالی که محمول آن از سنخ معقولات ثانی منطقی نیست. لذا هر گونه بحث ناظر به مفاهیم ذهنی از آن جهت که مفهوم ذهنی است و ناظر به افراد نیست، در قلمرو قضایای طبیعی داخل می‌شوند و منحصر به معقولات ثانی منطقی نیست. در مقام عمل، آیا منطق‌دانان این عمومیت را اراده کرده‌اند؟ برخی از نویسندگان گویا برداشت کرده‌اند که این تعریف از قضیه طبیعی می‌تواند چنین عمومیتی داشته باشد و منطق‌دانان چنین عمومیتی را اراده نکرده‌اند و مرادشان از قضایای طبیعی فقط قضایای منطقی است. لذا پیشنهاد دادند که عنصر محمول (یعنی معقول ثانی منطقی بودن) را باید در فهم قضیه طبیعی افزود (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۲، ص ۵۰ به بعد). درستی یا نادرستی این نظر جای بررسی دارد. تصریح به انحصار قضایای طبیعی در قضایای منطقی (محمدعلی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۷۲) یا تعبیر عدم اعتبار قضیه طبیعی در علوم (قطب‌الدین رازی، ۱۲۹۴، ص ۱۲۳) که نشان‌دهنده محدودیت قلمرو قضیه طبیعی است، می‌تواند شاهدی برای این برداشت باشد. نتیجه آنکه نمی‌توان تساوی میان معقولات ثانی منطقی با معقولات قضایای طبیعی ایجاد کرد و رابطه میان آنها اعم و اخص من وجه خواهد بود.

۲-۳. نسبت میان محمولات قضایای طبیعی با محمولات معارف درجه دوم

طبق نظر مشهور، از آنجاکه موضوع قضایای طبیعی فقط در ذهن وجود دارند و ناظر به افراد نیستند، محمولات این قضایا احکامی خواهند بود که موضوعاتشان معرفت‌ها و علم‌ها بما هو علم هستند. در قضیه «انسان کلی است»، انسان از آن جهت که یک حقیقت در خارج است، موضوع نیست. بلکه از آن جهت که یک مفهوم و تصور ذهنی است، موضوع قرار گرفته است. مفهوم انسان و تصور آن از آن جهت که مفهوم و تصور هستند، مصداق علم هستند و از این جهت حکمی بر آن حمل شده است. ملاصدرا در مقام تفاوت میان قضیه‌ای که موضوع آن طبیعت من حیث هی است با قضیه‌ای که طبیعت به شرط وحدت ذهنی می‌گوید: صورت ذهنیه از آن جهت که صورت ذهنیه است، از افراد علم است و از افراد معلوم نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۲۳). این سخن نشان می‌دهد که موضوع قضایای طبیعی از سنخ علوم هستند و از این جهت به معارف درجه دو نزدیک می‌شوند.

معرفت‌ها در یک تقسیم به معارف درجه اول و درجه دوم تقسیم می‌شوند. معارف درجه اول، معرفت‌هایی هستند که موضوع بحث آنها علم یا معرفت نیست، بلکه محکی خارجی و عینی آنها مورد بحث است. قضایای اکثر علوم، اعم از تجربی و غیر تجربی این گونه‌اند. معرفت‌های درجه دوم معرفت‌هایی هستند که ناظر به معرفت دیگر هستند. موضوع معرفت درجه دو می‌تواند یک دانش یا قضایای و مفاهیم ذهنی یک دانش باشند. اگر موضوع قضایای طبیعی مفاهیم ذهنی باشند، قضایای طبیعی از سنخ معارف درجه دو خواهند بود و احکام معرفت درجه دو در آن جاری می‌شود.

۳-۳. نسبت یا حمل در قضیه طبیعی

حمل در قضایای طبیعی از چه سنخی است؛ حمل ذاتی اولی و شایع صناعی یا فقط شایع صناعی؟ قدما چون حمل ذاتی را نداشتند، تعبیر از حمل همیشه حمل شایع اراده شده است. لذا این تقسیم برای حمل شایع صناعی است. از این بحث به جهت عدم ثمره قابل توجه آن رد می‌شویم. اما به این نکته اشاره می‌شود که اگر حمل در قضیه طبیعی شایع باشد و نه ذاتی اولی، نتیجه آن می‌شود که محمولات آن به حمل اولی اراده نمی‌شود. لذا قضیه طبیعی نمی‌تواند هویت تعریفی داشته باشد.

۴. سنخ‌شناسی قضیه طبیعی

درباره هویت قضایایی مانند «انسان کلی است»، سه رویکرد وجود دارد؛ شخصیه‌انگاری، مهمله‌انگاری و مستقل‌انگاری قضیه طبیعی.

رویکرد اول شخصیه‌انگاری، قضیه طبیعی است. طرف‌داران این رویکرد قضیه طبیعی را قضیه شخصیه می‌دانند. از این رو افرادی مانند ابن کمونه معنای شخصیه را توسعه داده است تا شامل طبیعی شود. او شخصیه را این گونه تعریف می‌کند: حملیه اگر امکان تعدد در موضوع وجود نداشته باشد، حملیه شخصیه است؛ چه عدم امکان به دلیل جزئی بودن موضوع باشد (مانند «زید نویسنده است») و یا مانند «حیوان جنس است» به اعتبار حکم تعدد در آن وجود نداشته باشد (ابن کمونه، ۱۴۰۳ق، ص ۱۶۲).

قطب رازی برای شخصیه‌انگاری قضیه طبیعی سه دلیل ذکر می‌کند. اول آنکه کلی وقتی معتبر بوده و کلیت آن مورد توجه است که آینه‌ای برای افراد باشد و اگر افراد از مفهوم کلی مراد نباشد، کلیت آن مفهوم، معتبر نیست. در واقع در تقسیم قضیه حملیه از حیث موضوع، می‌گوییم یا حکم در حملیه بر موضوع به اعتبار کلیت آن حمل می‌شود یا نه. اولی مهمله و محصوره است و دومی شخصیه. دلیل دوم اینکه موضوع در این قضایا مقید به قید عموم است. انسان از آن جهت که عام است نوع است. هر موضوع مقید جزئی برای مطلق طبیعت است و شخصیه خواهد شد. دلیل سوم

اینکه حکم در این قضایا روی مصادیق موضوع نرفته، بلکه روی طبیعت موضوع رفته است. طبیعت موضوع یا در خارج موجود است یا در ظرف عقل، که در هر دو صورت شخصیه است (قطب‌الدین رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۱۲۰).

ملاصدرا در "تعلیقات شرح حکمة الاشراق" موافق شخصیه‌انگاری قضیه طبیعی است و این نظر را به ابن سینا نسبت می‌دهد. ظاهراً او از کلام شیخ در کتاب "العبارة شفا" (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۴۸-۴۹) برداشته کرده است. اگر این برداشت از این عبارت صحیح باشد، طبیعیه در حکم شخصیه خواهد بود نه آنکه شخصیه باشد. ملاصدرا در توجیه شخصیه‌انگاری مطلبی مشابه دلیل سوم قطب رازی بیان می‌کند و می‌گوید موضوع در قضایای طبیعی مشروط به عدم سریان به افراد است. در این صورت موضوع آنها طبیعت مجرد بوده و طبیعت مجرد دارای تعیین و وحدت ذهنی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۲۲) و در نتیجه شخصیه خواهد بود.

گذشته از آنکه برخی از دلیل‌های قطب رازی برای شخصیه‌انگاری قضیه طبیعی نامتام است، او خود در نقد این رویکرد می‌گوید: منطق دانان درباره قضایای شخصیه قاعده کلیه‌ای دارند که المخصوصات بمنزلة الکلیات. نتیجه این قاعده این است که قضایای شخصیه می‌توانند کبرای استدلال قرار گیرند؛ مانند «این زید است» و «زید انسان است» که نتیجه آن «این انسان است» خواهد بود. اما قضایای طبیعی از آنجاکه نتیجه کاذب خواهند داشت، نمی‌توانند کبرای استدلال قرار گیرند؛ مانند «زید انسان است» و «انسان نوع است» که نتیجه آن «زید نوع است» خواهد بود.

رویکرد دوم مهمله‌انگاری قضیه طبیعی است. بهمنیار در "التحصیل" و ابن سهلان ساوی در "بصائر النصیریة" قضیه انسان نوع است را مهمله می‌دانند. ایشان هنگام بحث از اینکه الف و لام بر سر کلمات آیا اقتضای تعمیم دارد یا نه با نفی این اقتضا می‌گویند، گاهی الف و لام برای عموم استفاده می‌شود و دلالت بر طبیعت دارد؛ مانند «الانسان نوع» و نمی‌توان گفت «کل انسان نوع». آنها این‌گونه قضایا را مهمله می‌شمارند (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۴۹؛ ابن سهلان ساوی، ۱۹۹۳م، ص ۱۰۲). این سخن برگرفته از کلام ابن سینا در شفا (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۵۲) و اشارات است. خواجه نصیر نیز در شرح این عبارت اشارات، مهمله‌انگاری قضایای طبیعی را برداشت نموده است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۹).

این برداشت مخالف با برداشت ملاصدرا از کلام ابن سینا است که در شخصیه‌انگاری اشاره شد. قطب شیرزای متوجه این ناسازگاری در دو کلام ابن سینا شده و در صدد توجیه آن بر آمده است. او ابتدا عبارتی را به ابن سینا در قیاس شفا نسبت می‌دهد که نشان‌دهنده شخصیه‌انگاری ابن سینا است. در جست‌وجوی انجام‌شده، این عبارت در کتاب شفا یافت نشد. اما همان‌گونه که اشاره شد، از ابن سینا در کتاب "العبارة" می‌توان این برداشت را نمود. قطب در توجیه این تهافت

می‌گوید: «اما علی تعیین الطبیعة فکما فی قولنا الانسان عام و هی مهملة و این وقتی لازم آید که مراد از تعیین طبیعت اشارت باشد بطبیعت، اما اگر مراد از آن معین کردن طبیعت باشد بواسطه لحوق معنی عموم به آن لازم نیاید؛ چه او موضوع شخصیه باشد برین تقدیر نه مهمله و این از دقایق است» (قطب شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۵۰). توضیح کلام ایشان آن است که اگر در قضیه طبیعیه موضوع طبیعت شیء قرار داده شود و مقید به چیزی نشود، مهمله است و مراد از تعیین طبیعت این است که تعیین کند موضوع طبیعت است. اما اگر طبیعت معین و مشخصی مراد باشد که آن طبیعت با قید عموم معین و مشخص می‌شود، قضیه شخصیه خواهد بود. اگر این توضیح و تفسیر از کلام قطب صحیح باشد، وحدت مثالی که ابن سینا در هر دو عبارت دارد و توضیحاتی که در کتاب "العباره" برای این مثال بیان می‌کند، پذیرش توجیه قطب را دشوار می‌سازد.

فخر رازی در "شرح اشارات" نیز «الحيوان جنس» را مهمله می‌داند. در کتاب قیاس این استدلال را مطرح می‌کند: «الانسان حیوان» و «الحيوان جنس». لازمه این استدلال «الانسان جنس» است، درحالی که این نتیجه کاذب است. او سه جواب به این استدلال می‌دهد؛ جواب اول او عدم تکرار حد وسط است. او این جواب را نادرست می‌داند و حیوان در صغری و کبری را یکی می‌داند و تکرار حد وسط را با بیانی - که به نظر می‌رسد تمام نیست - توجیه می‌کند. وی جواب سوم را دقیق‌ترین جواب می‌داند و می‌گوید قضیه‌ای که در کبری قرار گرفته (یعنی «الحيوان جنس»)، مهمله است و مهمله در قوه جزئیه است. درحالی که کبری باید کلی باشد (فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۸۷-۲۸۹).

قطب رازی در توجیه مهمله دانستن طبیعیه می‌گوید: قضیه مهمله قضیه‌ای است که در آن سور وجود ندارد. این تعریف شامل قضیه طبیعیه می‌شود (قطب‌الدین رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۱۲۱). مطابق این نظر و این استدلال، قضیه مهمله تعریفی عام دارد. یعنی قضیه طبیعیه، قضیه‌ای است که موضوع آن یا طبیعیت است یا افراد طبیعیت بدون بیان کمیت.

علامه حلی گرچه قضیه طبیعیه را مستقل می‌داند، اما تفسیر او از قضیه طبیعیه آن را به قضیه مهمله نزدیک می‌کند؛ زیرا قضایایی مانند «علم بهتر از مال است» نزد او طبیعیه است. این نگاه به طبیعیه، به مهمله نزدیک خواهد بود؛ زیرا می‌توان به صورت جزئی آن را صحیح دانست.

خونجی مهمله دانستن طبیعیه را با استناد به کلمات ابن سینا در کتاب "العباره" شفاف می‌کند. او می‌گوید شیخ معتقد است که مفهوم انسان اقتضای خصوص هیچ کدام از عموم، جزئیت، بما انه عام و بما انه معین را ندارد، بلکه قابل جمع با همه این عبارات است. خونجی در ادامه به تعریف مهمله می‌پردازد و می‌گوید مهمله آن است که موضوع آن به گونه‌ای اخذ شود که با همه این عبارات قابل جمع باشد. آنگاه به نقل از ابن سینا می‌گوید اگر موضوع به ما انه عام اخص شود، صلاحیت عبارات

فوق را ندارد. بنابراین انسان نوع نمی‌تواند مهمله باشد (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۸۶).
 قطب رازی در نقد مهمله بودن طبیعی می‌گوید اگر قضایای طبیعی مانند «انسان نوع» را مهمله بدانیم، این قاعده کلی که مهمله در قوه جزئیة هستند باطل می‌شود؛ زیرا مطابق این قاعده باید «بعض انسان نوع» صحیح باشد، درحالی‌که چنین قضیه‌ای کاذب است.
 رویکرد سوم استقلال‌انگاری قضیه طبیعی است. اکثر منطق‌دانان متأخر، قضیه طبیعی را مستقل می‌دانند. این رویکرد به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا برای خروج قضیه طبیعی از این تقسیم، یا باید در معنای شخصیه تصرف کرد و آن را شامل تشخص ذهنی دانست و یا باید معنای مهمله را عام کرد که شامل هر قضیه بدون سور شود. اگر این دو تصرف انجام نشود، تقسیم قضیه به سه قسم محصوره، شخصیه و مهمله جامعیت نداشته و حصر اقسام صورت نگرفته است. قطب رازی که متوجه عدم حصر اقسام می‌شود، می‌گوید مراد از مقسم، قضایای معتبره در علوم است و قضیه طبیعی در این مقسم جای ندارد. مراد وی، علوم ناظر به خارج است و قضایای طبیعی در این علوم جایگاهی ندارند (قطب‌الدین رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۱۲۳). این توسعه‌ها و توجیه‌ها مقبول منطق‌دانان بعدی قرار نگرفت و قضیه طبیعی را مستقل از آن دو دانستند. شاید برخی از طرف‌داران شخصیه یا مهمله‌انگاری قضایای طبیعی منکر این استقلال نباشند. بلکه با پذیرش استقلال این قضایا، احکام آن را همان احکام شخصیه یا مهمله بدانند. از رویکرد ملا صدرا در مجموعه مباحثی که درباره قضیه طبیعی مطرح می‌کند چنین برداشت می‌شود که او قضیه طبیعی را به‌عنوان یک سنخ از قضایا قبول دارد. اما آن را یا نوعی از قضایای شخصیه می‌داند و یا احکام قضایای شخصیه را بر آن مرتب می‌داند. شباهت‌های متعدد میان این دو قضیه می‌تواند توجیه‌کننده این نگاه باشد. برخی از این شباهت‌ها عبارتند از:

الف) عدم عقدالوضع در هر دو قضیه: عقدالوضع یعنی اتصاف موضوع به وصف عنوانی (قطب‌الدین رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۱۳۴). "انسان نویسنده است" به این معنی است که هر فردی که متصف به صفت انسان است (عقدالوضع) نویسنده است (عقدالحمل). قضایای طبیعی و شخصیه عقدالوضع ندارند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۲۲)؛ زیرا موضوع در این قضایا یا شخص است یا طبیعت و مفهوم کلی به شرط عدم صدق بر افراد. این موضوع‌ها دارای فرد نیست تا آن را متصف به وصف عنوانی کرد. بنابراین قضیه طبیعی و شخصیه فاقد عقدالوضع است (ر.ک به: همو، ۱۳۸۸، ص ۱۹۲)

ب) عدم سورپذیری: از لوازم دیگر قضایایی که دارای فرد یا ناظر به افراد نیستند، عدم سورپذیری است؛ زیرا سور دلالت بر قلمرو افرادی دارد و نشان می‌دهد که حکم برای همه یا برخی از افراد است. قضایای شخصیه و طبیعی - که ناظر به افراد نیستند - این ویژگی را ندارند.

ج) عدم جریان طبیعیه و شخصیه در قضایای شرطیه: منطق‌دانان در این باره اختلاف دارند. ملاصدرا معتقد است که کلیت، جزئیت، اهمال و تعیین در شرطیات به اعتبار اوضاع و اوقات است نه اعداد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۲۲). بنابراین در حملیات جاری نیست. ملا عبدالله یزدی شخصیه را در شرطیات جاری می‌داند، اما طبیعیه را در شرطیه معقول نمی‌داند (یزدی، ۱۴۲۱ق، ص ۶۸). محمد علی در حاشیه آن، این نظر را حق می‌داند و می‌گوید گروهی از منطق‌دانان طبیعیه را در شرطیه نیز جاری می‌دانند و این مثال را برای آن می‌آورند که: کلمات الشیء انسانا کان نوعاً (محمد علی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۰۷). شهید مطهری قضیه طبیعیه را همان ذهنیه می‌داند و می‌گوید هم حملیه و هم شرطیه دارد. اما مثالی که می‌زند («الماهیة اما لابشرط او بشرط شیء او بشرط لا»)، حملیه مرده‌المحمول است (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۷، ص ۲۷۲).

د) عدم کاربرد آنها در علوم: از آنجاکه قضایای علوم بیشتر حقیقیه، کلی و ناظر به افراد عینی و خارجی است، شخصیه و طبیعیه کاربرد زیادی در علوم ندارند. اما با وجود این تشابه، تفاوت‌هایی میان این دو قضیه شخصیه و طبیعیه وجود دارد؛ مانند

۱. امکان حضور قضیه شخصیه در کبرای قیاس [وجود دارد]، به خلاف قضیه طبیعیه که قبلاً به آن اشاره شد.

۲. طبیعیه وحدت موضوع ذکری و حقیقی دارد، به خلاف قضیه شخصیه (ر.ک به. هروی کابلی، بی تا، ص ۱۳۳). موضوع در قضایا همیشه مفهوم و صورت ذهنی است. صورت ذهنی گاه خودش مراد است و محمول در قضیه مربوط به همان صورت ذهنی است و گاه مفهومی که در موضوع آمده مرآت برای خارج است و افراد آن، موضوع واقعی محمول است. در قضیه طبیعیه - که موضوع حقیقی آن همان مفهوم موضوع است - وحدت موضوع ذکری و واقعی رخ داده است. اما در قضایای شخصیه غالباً موضوع - که همان مفهوم ذهنی است - مرآت برای خارج است و محمول در قضیه برای خارج است. در مثال «زید نویسنده است»، نویسنده مفهوم و صورت ذهنی زید که موضوع قضیه قرار گرفته، نیست. بلکه زید خارجی موضوع است.

۳. محمولات قضیه طبیعیه بیشتر از معقولات ثانی منطقی است، به خلاف قضایای شخصیه که پیش‌تر به آن اشاره شد.

نتیجه‌گیری

قضیه طبیعیه گرچه قضیه رایج و معتبر در همه علوم نیست، اما در منطق دارای اعتبار و جایگاه است (محمد علی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۷۲) نگاه درجه دو به معارف و علوم که امروزه در حال بسط و گسترش است، بر اعتبار آن افزوده است. نگاه استقلالی به آن از ادغام آن با دیگر قضایا، دقیق‌تر و کاربردی‌تر

است و هم از برخی توجیهاات و توسعه‌هایی که دلیل آن را همراهی نمی‌کند در امان است. اکثر منطق‌دانان بعد از قرن هفتم همین نگاه را پذیرفتند؛ توسعه معنایی قضیه طبیعی به قضایایی که موضوع آن طبیعت بما هی است. گرچه مؤیداتی دارد، اما معنای رائج بین منطق‌دانان همان طبیعت به شرط لا از افراد است. منطق‌دانان گرچه در موضوع این قضایا از موضوعات طبیعی نام برده‌اند، اما از باب تنقیح مناط و اینکه مباحثی که مطرح کرده‌اند انحصار در این‌گونه موضوعات ندارد می‌توان به موضوعات فلسفی، منطقی و اعتباری هم توسعه داد. با این توسعه همه اقسام محتمل برای قضیه حملیه در این تقسیم‌بندی می‌گنجد و چیزی از آنها بیرون از تقسیم‌بندی نمی‌ماند. ولی با این توسعه لازم است مسأله اعتبار یا عدم اعتبار قضایای طبیعی در علوم مورد بررسی مجدد و دقیق‌تر قرار گیرد.

کتابنامه

۱. آشتیانی، مهدی (۱۴۱۸ق). تعلیقه رشیده علی شرح منظومه السبزواری. چاپ سوم. قم: مکتب الإعلام اسلامی.
۲. ابن سهلان ساوی، عمر بن سهلان (۱۹۹۳م). البصائر النصیریة فی علم المنطق. با مقدمه رفیق عجم. بیروت: دار الفکر اللبنانی.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق). الشفاء: «المنطق» و «العبارة». زیر نظر ابراهیم مدکور و تحقیق محمود محمد خضیری. بی جا. بی نا.
۴. ابن کمونه، سعد بن منصور (۱۴۰۳ق). الجدید فی الحکمة. به تحقیق حمید مرعید کیسی. بغداد: احیاء التراث الاسلامی.
۵. اثیرالدین ابهری، مفضل بن عمر (بی تا). کشف الحقایق فی تحقیق الدقایق (نسخه خطی). دارالکتب المصریه، ش ۱۶۲: به نقل از فرامرز قراملکی در مقاله از طبیعیه تا محمول درجه دو.
۶. ارسطو (۱۹۸۰م). منطق ارسطو. با تحقیق و مقدمه عبدالرحمن بدوی. کویت: وكالة المطبوعات.
۷. بهمنیار بن مرزبان (۱۳۷۵). التحصیل. با تصحیح شهید مطهری. تهران: دانشگاه تهران.
۸. ترکه اصفهانی، علی بن محمد (۱۳۷۶). المناهج فی المنطق. با تصحیح ابراهیم دیباج. تهران: دانشگاه تهران.
۹. تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۲۱ق). «تهذیب المنطق» در: الحاشیه علی تهذیب المنطق. قم: جامعة المدرسین.
۱۰. تهانوی، محمد اعلی بن علی (۱۹۹۶م). موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم (ج ۱). به تحقیق علی دحروج. بیروت: ناشرون.
۱۱. خبیصی، فخرالدین عبیدالله بن فضل الله (۱۹۶۰م). «شرح بر تهذیب المنطق تفتازانی» در: حاشیه العطار علی شرح الخبیصی. با حاشیه علامه محمد بن علی ابن سعید. قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
۱۲. خونجی، محمد بن نام آور (۱۳۸۹). کشف الاسرار عن غوامض الافکار. با مقدمه و تحقیق خالد رویهب. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۳. سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۸۴). شرح المنظومة (ج ۱، ۲). با تصحیح حسن حسن زاده آملی. تهران: نشر ناب.
۱۴. شهابی خراسانی، محمود (۱۳۸۰). رهبر خرد. تهران: کتابفروشی خیام.
۱۵. شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود (۱۳۸۰). شرح حکمة الاشراق. با تحقیق حسین

- ضیائی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۷۸). التتقیح فی المنطق. با تصحیح و تحقیق غلامرضا یاسی پور. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۷. _____ (۱۳۸۸). «التعلیقات» در: شرح حکمة الاشراق به انضمام تعلیقات صدرالمآلهین (ج ۱) با قلم محمودبن مسعود قطب الدین شیرازی. به تحقیق سید محمد موسوی و مقدمه سید حسین نصر. تهران: نشر حکمت.
۱۸. علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱). الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید. با تصحیح و تعلیق محسن بیدارفر. قم: بیدار.
۱۹. _____ (۱۴۱۲ق). القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة. به تحقیق فارس حسون تبریزیان. قم: جامعة المدرسین.
۲۰. _____ (۱۴۲۱ق). الأسرار الخفیة فی العلوم العقلیة. قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
۲۱. فخر رازی، محمدبن عمر (۱۳۸۴). شرح الإشارات و التنبیها (ج ۱). با مقدمه و تصحیح علیرضا نجف زاده. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۲. فناری، محمدبن حمزه (بی تا). مقید فناری علی قول احمد. تهران: انتشارات وفا (افست از نسخه استامبول).
۲۳. فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۲). «از طبیعیه تا محمول درجه دو»: مقالات و بررسی ها، ۷۴، ص ۳۷-۵۶.
۲۴. قطب الدین رازی، محمدبن محمد (۱۲۹۴ق). شرح مطالع الانوار فی المنطق. قم: کتبی نجفی.
۲۵. قطب الدین شیرازی، محمودبن مسعود (۱۳۸۵). درة التاج (ج ۲). به کوشش و تصحیح سید محمد مشکات. تهران: حکمت.
۲۶. کاتبی قزوینی، علی بن عمر (۱۳۹۷). «منطق العین یا عین القواعد در فن منطق». نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، شماره ۲۱. تصحیح، تعلیق و مقدمه زین الدین جعفر زاهدی. مشهد.
۲۷. _____ (۱۹۹۸م). الشمسیة فی القواعد المنطقیة. با مقدمه، تعلیقه و تحقیق مهدی فضل الله. بیروت: المركز الثقافی العربی.
۲۸. کلنبوی، شیخ زاده اسماعیل بن مصطفی (۱۳۴۷ق). کتاب البرهان. با حاشیه ملا عبدالرحمن پنجیونی و ابن قره داغی و تصحیح محمود امام منصوری. قاهره: مطبعة السعادة.
۲۹. محمدعلی (۱۴۲۱ق). «حاشیة محمد علی» در: الحاشیة علی التهذیب. نوشته

ملاعبدالله بن حسین یزدی. قم: جامعة المدرسين.

۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۴۰۵ق). تعلیقة على نهاية الحكمة. قم: مؤسسة في طريق

الحق.

۳۱. مطهری، مرتضی (۱۳۸۱). مجموعه آثار (ج ۷، ۱۰). چاپ پنجم. تهران: صدرا.

۳۲. مظفر، محمدرضا (۱۴۲۱ق). المنطق. با تعلیقه غلامرضا فیاضی و تحقیق رحمت الله رحمتی.

قم: جامعة المدرسين.

۳۳. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۷۵). شرح الإشارات و التنبیها (ج ۱). قم: البلاغة.

۳۴. هروی کابلی، محمد زاهد بن محمد اسلم (بی تا). التعلیقة على شرح التهذيب (تهذيب میری).

بی جا.

۳۵. یزدی، ملاعبدالله بن حسین (۱۴۲۱ق). الحاشیة على تهذيب المنطق قم: جامعة المدرسين.